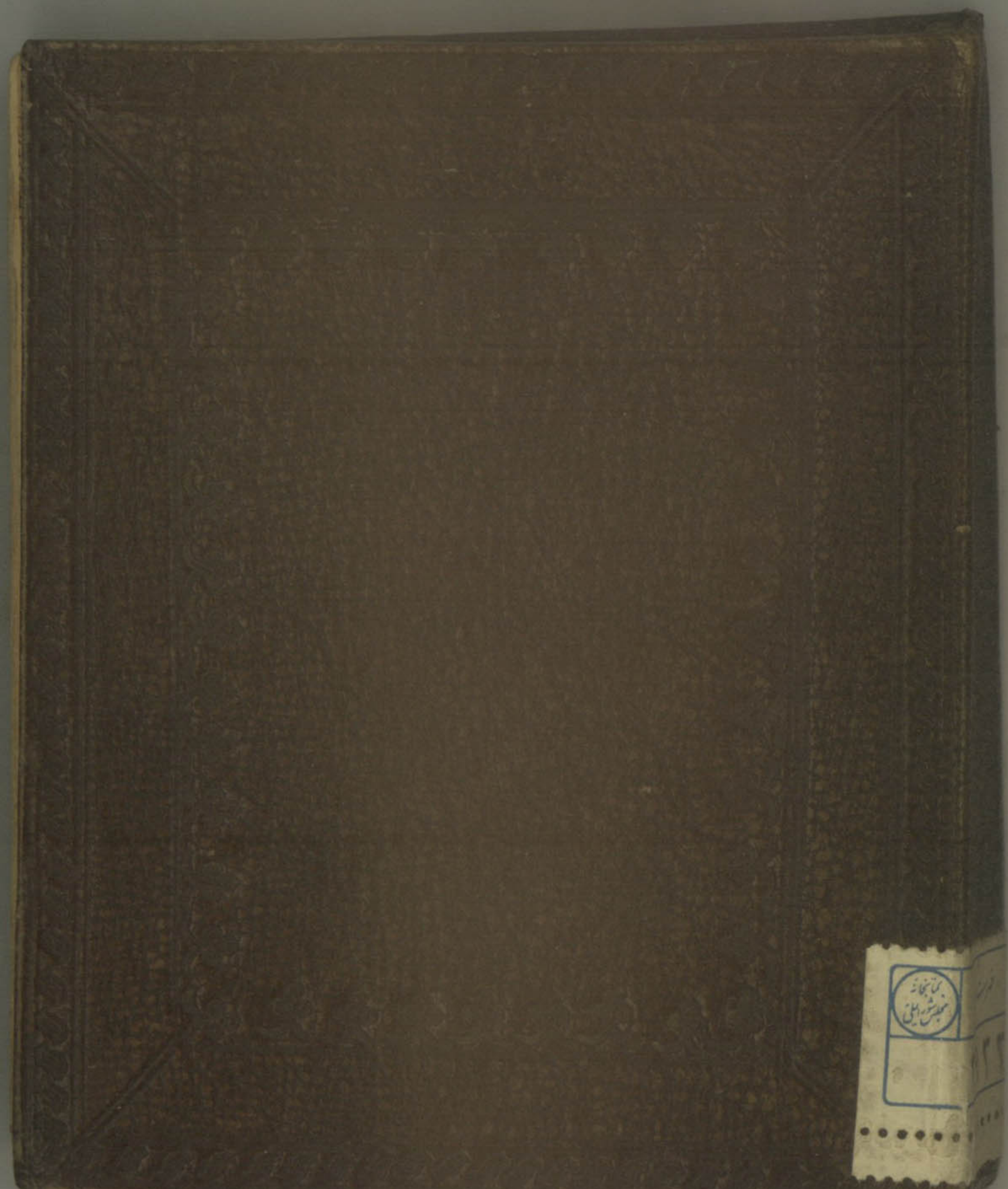

کتابخانه
مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۷۸۹۱

بازدید شد
۱۳۸۲









۱۳۴۱



الهی سینه‌ای ده آتش افروز
در آن سینه دلی وان دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست
دل افسرده غیر از آب و گل نیست
کرامت کن درونی درد پرور
دلی در وی درون درد و برون درد

به سوزی ده کلامم را روایی
کز آن گرمی کند آتش گدایی
[illegible] گردان سینه پاره
دلم را شعله گردان آتش آلود
زبانم کن بگفتن آتشین نه
دلم را داغ عشقی بر جبین نه
زبانم را بیانی آتشین ده



سخن کز سوز دل تابی ندارد
چکد گر آب ازو آبی ندارد
دلی افسرده دارم سخت بی نور
چراغی زو بغایت روشنی دور
بده گرمی دل افسرده‌ام را
فروزان کن چراغ مرده‌ام را

ندارد راه فکرم روشنایی
ز لطفت پرتوی دارم گدایی
اگر لطفت نه [illegible] راز
[illegible] نهفتن سینه
ز صبح [illegible] بر [illegible] دو به
جمالش بازار [illegible]

ولی لطف تو گر نبود به صد رنج
پشیزی کس نیابد زین گهر گنج
به راه این امید پیچ در پیچ
مدد از لطف توست و [illegible] هیچ
به نام آنکه [illegible] بخشد زبان
حلاوت سنج معنی در بیان

شکربخش شکرخایان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible] داغ
[illegible] داغ
که داغ آن [illegible]



[illegible] شمع کار روشن از
[illegible] نازکی ناز
[illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible] ادو

[illegible]
[illegible] کاران
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دگر خلعت و بار حسنت شد کار
بهند با بر محبت ازو بر دار
بنده ان [illegible] که ان خلعه بنده نش
نیز ان دل و ان خلعه بر بش
برای تحفه ان شان عشق باری
که بر بخشش تو نیاز جواری

[illegible] عطش
کار ز حسن تو [illegible] عاشق
چنان [illegible] که [illegible]
ز [illegible] بانان
[illegible] آرزو بر جم
ز باغ [illegible]
دراز [illegible]



ز غم ار زمین ز سنگ تو یک
که بنوشت کن بر وکش
در بانه حسن کناه ن
بهر کس بچه بی بسته
ضرورت بهر کس ازکم درس
عیب کهر و بهانه بخشش

[illegible] قطع عالم
[illegible] پیش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان که ازان
[illegible] عیب ازان
بار [illegible]

کمند ز تو بند آرزوها
بهار [illegible]
دیگر لطف [illegible]
همه ازو بارها اقبال
دیگر تو [illegible] کمر بند بهای
دار [illegible] کار آمده لذت جای

دراز [illegible] نقش و راح
همه [illegible]
[illegible]
[illegible] دراز [illegible]
[illegible]
[illegible]
که گوید [illegible]



ضرا هرا لوح دین بود
حروف از نقش [illegible] بود
ارادت کلمه [illegible] خامه
با نام عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

ورنش [illegible]
[illegible] نقش [illegible]
[illegible]
[illegible] نقش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که دارد چشم جز بر نقش هیچ
دل پر نمود از هیچ بر هیچ
علمت که دار بر
بشر بر
هر آن صورت هم چو نقش
از نقش هر چه بر نقش ازار

پر ز نقش که از نقش
صد هزاران
نقش نقش ها
نقش بر نقش
که از نقش نقش
پر ز نقش نقش
صد ز ازدل



شمائل عجب از در عنوان
که از هم نقش کو در ز بر ما
تا بود در بر
نقاش شد ازیشان نه
هما دو دم بود جز هم جهت
از نقش درون هم جان هم جفت

ز ما و کمال اکار بود بی
راس ز طبع لطافت بود بی
او که دلش نقل کمال
ز باب عیار بیاب
شب سر باب که دار بی
جید بر لطف سر
دو ساکن بود کار بی

که هر آن عز از در که که
که در سر گشته بر نام نقش
علامت پرکار تن بر آن کار
که که کار عاشق دعا بعد دل
بر ده جان از نشر دارد
الفت دهم همزاد عشق

بجای آن نقش دل در تمکین ازار
ادهم آن نقش ها از دل که از
هم آن که نقش ها نقش آن نقش
نقش نقش نقش نقش
نقش نقش نقش
بر او نقش آن نقش نقش
ده هزار نقش صد هزار



همه خوان عالم کار خدای
همه در راه حضرت بار خدای
در آن دو جهان هر ده نشانه
هم در همه بر
صد ده عالم که ده همه دوم عالم
ما د از نقش کمال

شمائل و از اطراف ز ادب
رها همه عالم جز دار
گرد داران ز جسم دو عالم جسم
ز اینان صورتها ز جان
رخ صاف ز باد که دو بیکار
خوش تن ز بر دل کار

شده هر برگ شکر خاص مامور
یکجا جمع کرده ازینکه در
همه ثابت خرم در راز داری
همه پاکیزه کرده زنگاری
یا بسته لباس سپیدی
که چه دل در آتش جان نزدی

ده ... بیت
ایمان یکه نبع
ده ... عکس از دنیا
از ... آنکه پیش
... نیند ... پیش
از ... هوش ... بیا
... هیچ ... ایمان
... ز ... از
... بیکه از
شب ... داو

ز دل ... شکر باده عشق
... آتش ... در جوی عشق
... عشق در ... پروانه کردی
عقل ... دیوانه کردی
اگر عفت اگر طبع ... اگر همش
دل ... دانند بر دوش

... عشق و نفس هیچ در
... ستارخ ... در
همه ... کف ... حال
لطف ... الداله ... تصاب
... آرزوش ... ایکه
... ب
اگر ... اگر ... ب
... است
همه از ... 

همه از ... ما ... بهار نگاری
در ... چشم اعتباری
تا که ... را در ... ل ... ش
لطف و رحمت ... ش ... ش
... الحکم ...
... جو ... ش
با ... لطف ... ش
... ش

... ایمان ... ن
... ن ... ن
... اکر لطف ... ن
... جر ... ن
... مصطفی
... است
... صفر ...
... لا
... اگر
عده ... ب

در ... سجع ... کس از خود
تو چه ما را شو ما را کس از خود
کی کو راز چه کردی ... شادی حال
رو کو ... کس حال
جو ... حال دل ... دل
... بو ... ش

... ان ... ان
... ان ... ان
... ن ... ن
... دارم
... نیلوفر ... دم ... یح
... ب
... هوا
... صدا ... ب
... ب
... ب

عدم بلکه از عدم کمتر شمار
بر ایما رفت هم در عدم هم
زین نمایم بر بحر بر آب ز دو اهم
تو ما را بنما راه ما بنما باشیم
کی که ره ز گل گوهر است ورا
به بنمای از ما آن دلش مراد

دلکی کریه رسول است
هر که از تو در جگر هست
هر که از تو در سبب است
هر کار ز آن بگذشت جلب در آن
هر روح ببرتیش داریم
به بیاد از سخن ز کوه [illegible]
هر دو عالم که ز غم [illegible]

مرا از هجر او ز دست بسته
که ما را بحث هر سرشته
همواره از ما را بنما زنده
بهشت جسم و دل خاک جانه
دل عالم گهر از اینه
عدم از بنده بسته

نشست ز حسرتم دل صد حسرت
دردا ز غم دل از ز درد ما دوس
در دو عالم بنگر ز آنچه گهر
بنشت دل بار ایش لب
ما ز لب ز آن ز لب
تاب ما را بنگر زنده
سال مرد و دل ز آن ز پیش
که از شکار او رسم



صحن زلف ما و بسترگر کز آن
دل که جهد و ز در او هر زن
ما را ز حال گشت ما هم ناز
صحبت ما هر که ز گل ساز
بود ز عشق ز دیوار
بسته بود
بود که از هر ره کش تو در دیگر

ما را آتش لب ایمن سپهر
هم ز ایشان به ز دو هم ز اهل
دل زلف که ز آن بر دلش
هر دم از او عرض شب
ما لعل بسته ز ما ز
شب رو دست هر ما ز آن

شهر را عیب ز نفس
نفس از آن لب ز آن
رنجور لا گره مهر است
ما را صبح و لب آن
مرد ز گلها
هم عشق گر لعل ز آن

از هم بر هم باز ما نشسته
هر عالم بر سر سرمه
کشش جور خم بنشیند
دل به رنج آن دربند
ز بر آن ابوان ایشان ز
بخش از هر دو دل شاد
ساغر گلشن و محفل آرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گذار دوده بیرد طیش نه بیند
فرزندان ... دراز ...
از دو عالم بیرار ... دور ...
شیخ اورا که ...
جان را ... بالا ... ازجان ...
جان را ... ازجان ...

کو تا که ... رنان شود
زعوب ... باید ان کو
... روزن ... زن ...
برادران راه ... که
... که کاه که
... برادران ... موضع



... عدالت ... سکه ...
... بیند ...
... کار ...
... نفس ...
... نفس ...
... نقش ...
... گرداند ...

... دور ...
... از بیش
... ازدو عالم ... بیش
... دور ...
... ماه ...
... ری

... ستی دیگر ...
... سکه ...
... بیند ...
... بیند ...
... گرد ...
... بیشتر ...

... از ... بیشتر ...
... از ...
... ام
... ادو ...
... اوب
... ادب
... دار ...



... بیش نام که
... بخت ... عام
... دام ... دام
... ری
... ری
... زن

... بار ...
... عالم ...
... بار ...
... آب ...
... از ...
... دادار
... [illegible]

[illegible] حسن چون [illegible]
[illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عرصه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] لطف [illegible] روانها
[illegible] جان عالم
[illegible] جانان عالم
[illegible]
[illegible] جان جهان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا نه چادر بوار عنبر صر
حق بین زانواع نوادر
رکهیم [illegible] بس ال
بوادر کو [illegible] ایات ال
بعد از [illegible] ارقش [illegible] ال
بواجبه [illegible] اردو زش

[illegible] حاصم
باده کرمی رو [illegible]
[illegible] آلکه جم
رو شش [illegible] ش
[illegible] جانب ش
[illegible] عنایش
[illegible] جان
[illegible] ار
[illegible] اس ار

[illegible] زمین چمن
[illegible] ازان نب
[illegible] حسب ابن بح
[illegible] واو نیش کهمر
و وصا و [illegible] ارادوار
[illegible] ارو شش [illegible]
[illegible] کوه [illegible]
ابر جا [illegible] کهه
[illegible] ال [illegible]

[illegible] هنگام رفتار
[illegible] کهه مورچه بپار
[illegible] دل عاشق [illegible] ش
[illegible] عالم سوار ش
[illegible] ال [illegible] لولاک
معمال [illegible] سکان [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] فتح زران عالی لب
[illegible] [illegible] کب
[illegible] زرازان [illegible]
[illegible] [illegible] ابر
[illegible] بردم [illegible] بزر
کرم [illegible] دو کوه [illegible]

ازین پس [illegible]
[illegible] ایش [illegible]
[illegible] بالش [illegible]
[illegible]
نگاه [illegible] در کارش [illegible]
[illegible] فرو رفت [illegible]
چو آمد [illegible] جانش [illegible]

بر عالم [illegible] داد
[illegible] داد
[illegible] که آمد
[illegible] در کار [illegible]
[illegible] ازان [illegible]
[illegible] جهان [illegible]



[illegible] هر عنان
ز پیرایش [illegible]
رادم [illegible] جمع
همه پر [illegible] شمع
[illegible] لاله [illegible]
هم آورده [illegible]

[illegible] آورد
[illegible]
[illegible] رود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



دران منزل همان دم گرد [illegible]
دلستان دو دم [illegible]
عطارد لوح خود آورد پیش
که ایام [illegible] عکس خوبی پیش
خود بر بوم اورا
نگار [illegible]

نبود [illegible]
[illegible] آورد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] آورد [illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible] که او در دوران [illegible]
[illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
که گردم [illegible]
[illegible]
باحکام [illegible] خود آورد [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شهاب [illegible] گفت و حال [illegible] او داد

[illegible] صلاح [illegible] او حال

[illegible] از [illegible] در [illegible]

پیش [illegible] کرد [illegible] کشید

نظر [illegible] شکوه در [illegible]

[illegible] عشق [illegible] در [illegible]

[illegible] شهاب [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] درگاه [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

[illegible]



[illegible] دارد [illegible]

حال [illegible] حال [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] کشان [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

و آن [illegible]

آورد [illegible] گرد [illegible]

[illegible]

[illegible] نسیم [illegible]

[illegible] دلال

مهر [illegible] کاشف اسرار [illegible]

مهر [illegible] محروم [illegible]

مهر [illegible] برابر [illegible]

[illegible]

مهر [illegible] صبح [illegible]

مهر [illegible] صبح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مهر [illegible] دارد [illegible]

[illegible] کنج [illegible]

[illegible] کشید [illegible]

[illegible]

مهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

مهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کمان [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible]

بو جوشش سحاب سحر وار
هاجهان ... اوله سبحانش
طلب اوله بینش ... کش
علی عالی لباس بینش نیک
بینش همه ... راهش
جمیل ارادت شاهان خاک راهش

اوج همم دربار کاهش
اینش نور ولطف ظهور
جمیل ورد اولنور عرض
اینش دلچسب حال لطف نور
اینک حرص ایمان لطف
سرابی ارض ... ناله سرری



حصار همت برادرت سزی
نقش اوله کوردک دخی یک
کل کش برادر اولهم نه کو
دلکا دلدل و طوق از نور ادرا
دکوردل رابرد ز نور دیر حور
دالعه الالسن اولدرا نور

داینه برادر الدار چشم دیدار کور
سال صبح دمر کوره ایش دار
ارادت شمس کرد ... داراب
[illegible] السلام
[illegible] صبح
[illegible]
[illegible] نعت [illegible]

عشر نفی ترک لطف کارش
بینش اودور حضور داد
زلال اینش لالا علی داد
کلکش بار دحق الله
کواره ابر ... نامه
لطف هم ... ابر

صبح ارادت ... صبح
علم ارادت ... دم ... اهم
وصف بینش اوله ... ضعا
معجد ارادت ... مطر
نغمه الله ارادت ...
لطف اوله لطف ... هو
داینه لطف ارادت ...
دایم فیض ارادت



داشاخ رحمت الله صبر هو
بعضه بسم چون نور و هم
دال رحشم کوی ره
دادر اسم لا اسم
دمی عارف ارکا اسم معی
سر الهش بیره بود اولادم من دار

داهم علی دار اولوبینش اول
ارادت نور ... پیچ
حال حاضر ... ارادت
سکل ... لا
... ناصر ... لا ...
... اولد
ورد ارادت اولد

[illegible]

در آن میان [illegible]

[illegible]

در کفتار [illegible]

[illegible]

در آن [illegible]

[illegible]

صحن [illegible]

[illegible]

در آن [illegible]

[illegible]

الف [illegible]

[illegible]

دلبر چو خط آرد بسر
بال و پر شکسته
مرا این رشته کم دارد دو مینه
هم این رشته تابان بافت پخته
ابیم هر نامه صد گره پیش
ضعیفم دوم بیمار علت
بیمار دوم هجر صد ره
پس الهیار

چو کرد ار کمان شد الف چو
تو گفتی که مران خانه رازدار
ز نیها به نیاز
در صفرا رخ ارزانت
دام بهیمه صد باد
سوسیار صد بار
ادب چرخ ماه و بسال طلب بار

دلبر ابرو مال ارجو رو ما
ادرش نخ کمر بسان جابجر
چو گر ابرو عارض
ادران عارض که ابرو
بعش ان ... صد داغ
گل حمد ناز ارکل که

که دل گره بار سر از همه
جاهم و دار عشق مشتاقش
سلسله ای ناشر صد راست
کرد ار کردی ریش بار
باش جمله
اودو رفت بزه
راد راه

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

سودای تو عالم [illegible] عجایب

چون نیست [illegible] که

منم [illegible] عیش

[illegible] دیس

نقش [illegible]

تا می‌بینی [illegible] چه رنگ

بدشت [illegible] بیت

دروغ این [illegible]

لیلی مجنون سواد شده دیگر

در آن کف مردان رهرو نور

هر کس حاصل [illegible] ری

در باده خورشید دارم عشق باز

در آن [illegible] ایت

هو سبحان الله کار از دل است



[illegible] عالم در دام

در باده خورشید [illegible]

[illegible] نقش

[illegible] ایش

[illegible]

[illegible] باجی [illegible]

ازین [illegible]

[illegible] است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نشسته غبار در عاشق ای نال
عرض کس مثل مهر همه فر
شوق عشق دل در [illegible] دل را
هو عشق کس عالم ظفر [illegible]
زبس [illegible] نقش دلربا
بر [illegible] صبح [illegible] آغاز

رخ عرض اگر [illegible] زلف ای ابر
[illegible] آتش ابر
شرار [illegible] فلک
[illegible] زهر آتش
[illegible] شعله [illegible]
اگر [illegible]
[illegible] شعله [illegible]



ازین آتش [illegible] شد
از آن آتش دل [illegible] داغ
اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] صد [illegible]

عشق [illegible] دو [illegible]
[illegible] جان [illegible] عشق
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] دلا زنهار [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

همه عیب [illegible] جان [illegible] عشق
[illegible] عشق
[illegible] عیب [illegible]
[illegible] صبح
مجنون [illegible] روز [illegible]
[illegible] لب [illegible]

ابر [illegible] چشم
[illegible] نو [illegible]
[illegible] مجنون [illegible]
[illegible] خزان [illegible]
[illegible] مجنون [illegible]
[illegible] [illegible]



نوکه دارد [illegible]
[illegible] زلف [illegible]
[illegible] مجنون [illegible]
[illegible] نگاه [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]

[illegible] دوران [illegible]
دل [illegible]
[illegible] نو [illegible]
[illegible] کردن [illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]



[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]



[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

اگر سالی پامال کند درد
بیا مرد بطرف داشت گرد
بهر جزو بهر حال دبهر کار
چه در نحو و چه در لسان وجه در حال
بهر صورت که بخوانی کنون
بحر مغشوق بخو در بعضی

وقتی بیا درد سپنول وبه
ب بخیش بادب بپرسم
فصیح ب در بحر با ایتان ب
ایثر ب بث ایثر ب داستان ب
بر ح وخو الحسن
فلان رود بحروف ب ب ب س
وجه در کلمات در ب س



من بعد
فلان با ب بسیار و سب
فلان نقش و فسلان ب ب
فلان با ب یکلمه ب س
عمل بعهم اوردا ب کا م
عرض بعض کسب بنوعی بیس
ب ب ب ب ب ا م

بیان ودان ردون کسب کسب
جمع ح ل ب عیب حسن
ب بحث ه دران ارم علن
دو در اثبات نقش فن دن
بیان کسب زرکش ب
عجز کرون وجه نفس



علیه ازکسب ب ب عشق ب
عشق ازکسب
سبب هرکسب
ریب دراب
عبارت ب ب
عیب عشق
صفا عشق حرف ب
عشق ب ب

خواص عشق بسیار ب
جمارعشق درکار ب
زعام عشق درکه منظر خود
کس نتیجه بود م
ب عشق درکه باخ زنان
زنده زاد بوجه عشق زنان



که ادرا ب ب شار
ذکر عشق دیم صاحب
زاد عشق دیگر بارد
نخوام اکنون زادرا ب
زنجر عشق دیگر
نخوام کعنی ع

بعد وشکارها ب ب عشق
عشق ب ب ب ب
بخشش ب ب
رزن ب
بعد سلطان ب ب
بحر عشق ب ب
زیب ب

درست صد بند بر بر دوختی چاک
که هر بند را از آن دوام بلاک
ملو از غم عشق و در عشق یار
به زر دار آن در آن شکار
ناظر به یاد غم عشق از جب درون
واصل به حق این بن

طرب ایمان و گر به جا چه حق
زنقش بر تکیه جای چه حق
ابر [illegible] لب چه گر
اگر زنی ازل [illegible] درد [illegible]
سر ببیند و صاحب دل [illegible]
با خود بر او [illegible] ازرنیک جام
بر در بکمر [illegible]

عمر [illegible] به یار ز [illegible]
بر در حیث [illegible]
سر عشق [illegible]
سر و [illegible]
ز [illegible] از [illegible] سر [illegible]
[illegible] ز [illegible] از [illegible]
[illegible] ز [illegible] سر [illegible]
[illegible] ز [illegible] [illegible]

بها و شش [illegible] چو [illegible]
طرب [illegible] ارض کمان [illegible]
صد [illegible] از عشق [illegible]
[illegible] از [illegible] نقش
[illegible] نقش [illegible] بوشش
در آن [illegible] صدق [illegible]

[illegible] شوخ [illegible] دروش [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
دل عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
عشق [illegible]

[illegible] به دوش یار درد [illegible]
بران [illegible]
[illegible] [illegible] جلا [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
دوباره عشق [illegible] که داد
دل [illegible]

عمر [illegible] عشق بار [illegible]
ز [illegible] ز عشق [illegible]
ز عشق [illegible]
[illegible] ز [illegible]
[illegible] ز [illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

هم عزراد [illegible] دارد نه ونق
چو سکره من هم معشوق و عاشق
رئیس حصه و [illegible] اهمیتم
به نام و [illegible] ش ل هم [illegible]
هم [illegible] دارد [illegible]
هم نازوب [illegible] کار

[illegible] نازو ناز دردار [illegible]
[illegible] دارد و [illegible]
به عاشقان [illegible] بار
دراه [illegible] [illegible] معشوق
دل [illegible]
[illegible] دل [illegible] باب
[illegible] نازو [illegible]
[illegible]



مهمان ان [illegible] درتو باز
[illegible] دایم [illegible] راز
هم عالم [illegible] هم [illegible]
[illegible] ان مرکان [illegible]
[illegible] در [illegible] دارد
[illegible] دل [illegible] ان [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]
دل [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible] جان جان [illegible]
[illegible]

غرض [illegible] تشنه بهار [illegible]
چو [illegible] در میان [illegible]
[illegible] در [illegible] دارد [illegible]
[illegible] لب [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]
[illegible] مهمان [illegible] ها

[illegible] صحبت [illegible] دل [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] دریان [illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible]
دران صحبت [illegible]
[illegible] باشد [illegible]



شهوت [illegible] ماس [illegible]
مهمان عشق و شهوت [illegible]
شهوت [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible] صبح [illegible]
[illegible]
[illegible] کام [illegible]
[illegible]
دران [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ان

[illegible]

[illegible]

نند

[illegible]

عشق [illegible]

[illegible] عشق

ای [illegible] عشق و محبت عشق

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



ما زار [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

همانا فرض [illegible]

[illegible]

موافق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

فرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شکسته [illegible] عشق و ناز [illegible] سپاس

[illegible] بلبل گوش [illegible] ازجان

چو [illegible] از [illegible] باد

[illegible]



اساس کار [illegible] ما [illegible]

چنین گفت [illegible] طرح نو [illegible]

زمحکم کاری [illegible] ما [illegible]

چمن [illegible] بامول بار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



زی خلایم [illegible] استاد [illegible]

همه کار [illegible] کار [illegible]

[illegible] استاد هنر مند هنر [illegible]

بردولت خانها دربر کشاده

[illegible]

[illegible]

شماری [illegible] صنعت [illegible]

همه طرحش بوضع هندی [illegible]

برین [illegible] وطرح اساسش

فزون [illegible] و کا[illegible]



ولی باید [illegible] کار [illegible]

وگر [illegible] فولاد [illegible]

[illegible] چستر بار [illegible]

دربند [illegible] رسالی

[illegible]

[illegible]

[illegible] کار [illegible]

[illegible]

[illegible] کار [illegible] بار [illegible]

[illegible] ازیار [illegible]

| | |
|---|---|
| گر هزار از هنرمند آن هی | در استاد هنرمند کسانی |
| لکا رخوش همه صد هنرمند | بهر کشور است صد هنرمند |
| [illegible] | [illegible] |
| اگر نام فلک نکوئی کنی اندر | سر انگشتش گوهری کنی آید |
| بنائی بر سر آب از بهاری | از انگشتش با قاب دیباری |



| | |
|---|---|
| با عجاز هنر زرگ کف دست | هلالی سقف ربع پایه بست |
| در آن کاری را مگرش کرده | حال صنعتش صنعت شمرده |
| [illegible] | [illegible] |
| فن فن فن بار و فن شب | بهار آهن و فولاد شش در شب |
| [illegible] | [illegible] |

[illegible]



| | |
|---|---|
| بارم سکه شاهی بنامش | ولی از ماه ما ماهی غلامش |
| همایون سکری طاس مثال | بسی بار سفینه دور از ابر آب |
| [illegible] | همان در قفص بسی شیر دارد [illegible] |

مسیحا چه دارد از آن آب و هوا | بهشتی است در وی چو حلقه حور
خوش آن کار اینش ایمای عشق را دلی | فرو چیده لب خط شاهانه

هوس دارد ز رخ قمر و لطف سر ز رب
آشنو د
بیشمار آن حسن حسب
اهل زمان را باید تا
زلف یار را در بر باید
از آن کس دارد در دل
زان کار آن زیاد

الا آن حسن شکار لعل را در دیرم | به آن حسن شمار را گر بردم
هزار دیگری از خط پرکار | شمار را زنجه باید شد در نیکار



حریص گنج نهانی گهر سنج | بنفشه زنگار حکمت شد گنج
بیا بر گنجی از گوهر کشت دل | که از سیم و قفلی از زر کشت دل

سم
بو زر زر زر از کار عیب
سم
زر از آن شهو و شعار عیب
زر آن گوهر هم از دل
بار ز
از آن لسان
بار دارد از زد

تحقیق و لطف خاطرها شد اسلام | زر و سیمت دام آن دل از دام
در چراغ گمند هوشمند دل | گران سند زنهار ارجمند دل

یک جوی هم چنان دهر کام | کجا شکی صد نفر ب نه کام
رو کرد در دردات یک شکست | در دروست کمند زیرک شکست

شنیم
سیمت
شمشیر دو سیم
سیم
همت
هر زاریه
ز دل ارزو سیکار
کس
وجه سعت
راست
بیش به هر زاد اعتبار

ایم ما
بن باغ از این
بیم من ای کال با دم ایمن
هر آن جهره ماه کاش
چو پید است بر رخ کیش



دار
از نیر
از رنج هیبت
شهود
اسناد
و نیکو کشت از
لا
از نجات
آن حسن غم
نواله
بش
جان لعبت از است
شد
سیم
جو درر بهر از حسن
صغ و سیم از حسن
شغب خوش

زد نه
ن نیم گش
جوار نقره بگو
باز
زنگار کار
ز در زاد و
ماهان
ریغ
که در لب
شد
دردم الف
نور ازیر ما کار
سجم
ایملی طمع خوش زن ال زنجم

صبا به بزرگان ما بر ... دار و سیم
ندارد ز ... جز سیم
از او زر و در ... نگار از سیم
از دو نگار ... نیازیم
از دو نگار ... ز ... از
... نمی ... بهار ... در و
... گشته
... نشسته ... جان

از ... صورت ما ... نگار
... صفا
سخن ... ز ... آن ... صفا
... ز ... پر ... ان ...
به بهانش ... باره و ...
از ... از ... ز ...
... در ... و ... باز ... بندها ...



باغ ... که ... گل
زاد ... محبت ... زر ... ست
... کار ... ...
... از کار ... بهار
... از ... کار ... ...
مطلق ... که ... خواهد گرد
مقصد ... آن ... مشهور

در ... باش ... ... دل
... گنج ... ها ... ست
... نگار ... دل ... کار ...
... ... ... ...
در ... کار ... تمام
گرد ... و ... زرد ... در شور

نام ... کار و کس
به شاهنشاه ... کار
... ز ... اول ... کار
... ... ز ... خوش
از ... جان ... در ...
از آن ... ... از ...

حلاوت ... کنار او کس
... گوش هم ... حیات
... ... دل ...
از ... ... دل ...
... کرد ... در ...
... شد ... وطن ... ...



... که ... سال ... ست
... که ... شعله ... از ...
... ... ... ... ...
... از ... ... ...
... ... ... ...
... این ... جان ... در ...
سخن ... ز ... ...

... چو ... دل ... ست
... مر ... کار ...
... ... ... و ... و
... ... ... ...
... ... ... ...
... ... ... ...
... ... گناهی ... ...
عرض ... پر ... ...

عمارت با کتابت آرایش شد
سکه هر جا حرف زری شد

بلبل خموش که در گل
و خاموش [illegible] از وصال مهر از دل

[illegible] ازل کام
[illegible] نور [illegible] کام

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

لطافت [illegible] پرورد
[illegible] وصال [illegible] حال این فرد

هوس را در [illegible] جگر [illegible]
[illegible] در بستر [illegible]

[illegible] سر [illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible] ناز
[illegible] دار [illegible]

[illegible] دارد
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بشنو [illegible]

[illegible] دیگر
[illegible] شد

[illegible] عمارت [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] شهر محرم [illegible]

مایم ز جام بیخودی مست شده
در سلسلهٔ عشق تو پابست شده
از لطف بگیر دست ما کز غم تو
از پای فتاده‌ایم و از دست شده

تا شب همه روز در جستجوی توایم
شب تا به سحر به گفتگوی توایم
بر طرف چمن که در به بوی توایم
در گل نظر از خیال روی توایم